



من از تو می مردم

به مناسبت تولد فروغ فرخزاد

من از تو می مردم
اما تو زندگانی من بودی.
تو با من می رفتی
تو در من می خواندی
وقتی که من خیابانها را
بی هیچ مقصدی می پیمودم.
تو با من می رفتی
تو در من می خواندی.
تو از میان نارونها، گنجشکهای عاشق را
به صبح پنجره دعوت می کردی
وقتی که شب مکرر می شد
وقتی که شب تمام نمی شد
تو از میان نارونها، گنجشکهای عاشق را
به صبح پنجره دعوت می کردی.
تو با چراغهایت می آمدی به کوچ ما
تو با چراغهایت می آمدی
وقتی که بچه ها می رفتند
و خوشه های افاقی می خوابیدند
و من در آینه تنها می ماندم
تو با چراغهایت می آمدی...
تو دستهایت را می بخشیدی
تو چشمهایت را می بخشیدی
تو مهربانیت را می بخشیدی
وقتی که من گرسنه بودم
تو زندگانیت را می بخشیدی
تو مثل نور سخی بودی.
تو لاله ها را می چیدی
و گیسوانم را می پوشاندی
وقتی که گیسوان من از عریانی می لرزیدند
تو لاله ها را می چیدی.
تو گونه هایت را می چسباندی
به اضطراب پستانهایم
وقتی که من دیگر
چیزی نداشتم که بگویم.
تو گونه هایت را می چسباندی
به اضطراب پستانهایم

تریبون چپ را به دوستان و آشنایان خود توصیه نمائید

www.lefftribune.com

www.facebook.com/lefftribune



من از تو می مردم

و گوش می دادی
به خون من که ناله کنان می رفت
و عشق من که گریه کنان می مرد.
تو گوش میدادی
اما مرا نمیدیدی...